



دوباره بخوانیم...

«نمی‌خواهیم بگوئیم اختلاف شیعه و سنی همیشه مربوط به استعمار بوده؛ نه، احساسات خودشان هم دخیل بوده؛ بعضی از جهالت‌ها، بعضی از تعصب‌ها، بعضی از احساسات، بعضی از فحش‌های دخالت داشته؛ لیکن وقتی استعمار وارد شد، از

این سلاح‌ها استفاده را کرد. لذا شما می‌بینید برجستگان مبارزه با استعمار و استکبار، روی مسئله «وحدت امت اسلامی» تکیه مضاعف کرده‌اند. شما ببینید سیدجمال الدین اسدآبادی (رضوان الله تعالی علیه) معروف به افغانی و شاگرد اوشیخ محمد عبده و دیگران و دیگران و از علمای شیعه مرحوم شرف الدین

عاملی و بزرگان دیگری، چه تلاشی کردند برای اینکه در مقابله با استعمار نگذارند این وسیله راحت در دست استعمار، به یک حربه علیه دنیای اسلام تبدیل شود. امام بزرگوار ما از اول بر قضیه وحدت اسلامی اصرار می‌کرد. استعمار به این نقطه چشم دوخت و از آن حداکثر استفاده را کرد، من می‌خواهم این را بگویم؛ در این

کار، انگلیسی‌ها از بقیه دشمنان استعماری، متبحرترند؛ در ایران، ترکیه و کشورهای عربی و در شبه‌قاره هند، این‌ها سال‌ها زندگی کرده‌اند و با رموز کار آشنا هستند که چگونه می‌شود سنی را علیه شیعه تحریک کرد و چگونه می‌شود شیعه را علیه سنی تحریک کرد؛ این‌ها خوب بلدند و کرده‌اند». (بیانات - ۱۳۸۵/۲۵)

نوائیان | آنچه امروزه با نام درگیری

میان روسیه و اوکراین در صدر اخبار جهان قرار گرفته و اسباب دخالتهای غرب را در شرق اروپا فراهم کرده‌است، صرفاً ریشه در مسئله تاریخی «ناتو» و توسعه آن به سمت باختر ندارد؛ هر چند این موضوع به عنوان یک مسئله راهبردی، نگرانی مسکو را برانگیخت و در تهاجم مستقیم به اوکراین نقش داشت. کشمکش میان روسیه و اوکراین، تقریباً از حدود ۳۵۰ سال پیش به این سو، همواره و البته با نوسان‌های مختلف برقرار بوده‌است. اوکراینی‌ها به عنوان بخشی از ساختار قومیتی اسلاوها، ریشه‌های نژادی مشترک و فراوانی با روس‌ها دارند و یکی از نخستین حکومت‌های آن‌ها با عنوان «روس - کی‌یف» شناخته می‌شد. با این حال، روند تبدیل اوکراین به یک سرزمین و ملت مستقل، به دلایلی که برخی از آن‌ها در ادامه مورد بررسی قرار می‌گیرد، بسیار کند اتفاق افتاد. این تحرک بطئی، زمینه‌ساز غلبه عناصر سیاسی و نظامی دیگر بر منطقه‌ای شد که امروزه با نام اوکراین شناخته می‌شود. این منطقه که بخشی از مرزهای آن در حدود ۱۷۱۰ میلادی توسط مجلسی با رویکرد خودمختارانه در کی‌یف تعیین شد، چندان با جغرافیای سیاسی آن دوره هم سازگاری نداشت و احتمالاً پذیر اختلافات مرزی نیز از همین زمان میان اوکراین و مسکو پاشیده شد. به‌تدریج و با نفوذ روسیه در فضای سرزمینی که امروز کی‌یف مدعی قرار گرفتن آن ذیل عنوان ملیتی مستقل است، شرایط برای وقوع نزاع و اختلافات گسترده برقرار شد، اما دست‌کم تا سه دهه اخیر شکل و ساختار حادی به خود نگرفت. در نوشتار پیش رو، نزاع سخت و سنگین سال‌های اخیر میان روسیه و اوکراین را از پس شواهد تاریخی مورد بررسی و ارزیابی قرار خواهیم داد.

■ سرآغاز ارتباط ارضی روسیه و اوکراین

منطقه اوکراین به دلیل ریزخیز بودن خاکش همواره طمع اقوام همسایه را برانگیخته است. حتی امروز هم در اوج جنگ و درگیری، اوکراین یکی از مهم‌ترین تولیدکنندگان گندم در سراسر دنیاست. همین طمع‌ورزی سبب شد تا پیش از سال ۱۶۵۴ میلادی، نخستین دولت‌های مقتدر شرق اروپا که به دنبال اضمحلال امپراتوری مغول و در قالب «خانات» و پادشاهی‌های مستقل سربرآورده بودند، به اوکراین هجوم بیاورند. اوایل قرن ۱۷ میلادی، بخش عمده‌ای از خاک امروزی اوکراین تحت سلطه لهستانی‌ها و بخشی از نیروهای قزاق بود که در غرب روسیه فعال بودند. به همین دلیل، اوکراینی‌ها تصمیم به ایجاد یک اتحادیه با همکاری تاتارهای کریمه و دهقانان گرفتند. رهبری این قیام با «یوگدان خملنیتسکی» بود؛ یکی از فرماندهان قزاق. قیام او علیه لهستانی‌ها و یهودیانی که خون مردم اوکراین را در شیشه کرده‌بودند، به یک پشتیبانی خارجی نیاز داشت. خملنیتسکی این پشتیبانی را از تزار روسیه درخواست در ازای آن، بخشی از شرق قلمرو خود را به وی پیشکش کرد. پیمان «ریاسلاد» در سال ۱۶۵۴ میلادی (۳۷۱ سال پیش) میان خملنیتسکی و «الکسی میخائیلوویچ» تزار روسیه منعقد شد. برخی نویسندگان و پژوهشگران تاریخ اوکراین در دوره‌های بعد، مانند «تاراس شوچنکو» معتقد بودند این پیمان حکم تسلط روسیه بر اوکراین را صادر کرد و به بهانه اصلی دست‌اندازی مداوم روس‌ها بر اوکراین تبدیل شد. اما واقعیت آن است اوکراینی‌ها فاصله زیادی تا ایجاد یک ملیت مستقل داشتند و شاید قادر نبودند خود را با این تغییر بنیادین و بزرگ تطبیق بدهند.

با وجود اعتقاد این پیمان، اوکراینی‌ها باز هم نتوانستند در برابر موج فزاینده هجوم لهستانی‌ها مقاومت کنند. در آن زمان لهستان یکی از قدرت‌های پلامنازع در سطح اروپا بود که قدرت‌های منطقه‌ای را به چالش می‌کشید. به این ترتیب تا سال ۱۷۶۴ میلادی، همان حکومت نیم‌بندی مبتنی بر اقتدار قزاق‌ها هم از میان رفت. کاترین دوم، امپراتور روسیه رسماً اوکراین شرقی را به روسیه منضم کرد و تا سال ۱۷۷۵ میلادی روسیه تمام کانون‌های قدرت نظامی را در اوکراین از بین برد. غرب اوکراین هم در جریان توسعه‌طلبی امپراتوری «اتریش - مجار» به این قدرت پیوست و اوکراین به نقطه تلاقی دو امپراتوری تازه‌تأسیس اروپا تبدیل شد. مسکو برای جلوگیری از نفوذ اتریش در منطقه، جنگ نظامی و فرهنگی را توأمان پیش گرفت. بیم از تزریق اندیشه‌های استقلال‌طلبانه در میان اوکراینی‌ها که ظاهراً توسط روشنفکران این منطقه - کسانی که در

مناسبت

گروه تاریخ | پنجم شهریور ۱۳۵۷، جمشید آموزگار از نخست‌وزیری

استعفا کرد تا جای خود را به جعفر شریف‌امامی بسپارد. اوضاع کشور از دی‌ماه ۱۳۵۶ و پس از آنکه کارتر، رئیس‌جمهور وقت آمریکا، ایران را جزیره ثبات خواند و حمایت تمام‌قد خود را از شاه‌نشان داد، متشنج بود. توهین به ساحت رهبر بزرگ انقلاب اسلامی در مقاله ۱۷ دی ۱۳۵۶، سبب بروز قیام خونین ۱۹ دی در قم شد و پس از آن، چله‌های شهدا در شهرهای مختلف، یکی پس از دیگری، روح قیام را در کالبد اقشار مختلف جامعه ایرانی می‌دمید. شریف‌امامی آمده بود تا با ژستی جدید، اوضاع را آرام کرده و از روند اضمحلال رژیم که حال‌ثباتی مضاعف به خود گرفته‌بود، جلوگیری کند؛ یک تزویر جدید با عنوان «دولت آشتی ملی»! تاریخ مجعول شاهنشاهی جایش را به هجری شمسی داد و در برخی مراکز فساد و مشروب‌فروشی‌ها، پلمپ شد؛ اما آتش اعتراضات فرونشست. شریف‌امامی به عنوان

آبادگیری‌های سیاسی و نظامی میان مسکو و کی‌یف فقط به دلیل احتمال توسعه «ناتو» رقم خورد؟

روسیه و اوکراین؛ ریشه‌های تاریخی یک کشمکش



تظاهرات خمپورن‌ها در اوکراین در میدان موفلی کی‌یف در ۱۹۱۷

هر چند ۱۰ درصد از اوکراینی‌ها با استقلال از روسیه مخالف بودند. با این حال، ظاهراً استقلال نتوانست دردهای ریشه‌ای را درمان کند. تنش‌های سیاسی در اوکراین وارد مرحله تازه‌ای شد. در ۲۰۰۴ میلادی، در حالی که این کشور با معضلات اقتصادی عمده دست و پنجه نرم می‌کرد، ادعای تقلب در انتخابات ریاست‌جمهوری به جنجالی بزرگ تبدیل شد و واقعه موسوم به «انقلاب نارنجی» در اوکراین رقم خورد. دولت جدید به ریاست «ویکتور یوشچنکو» و نخست‌وزیری «یولیا تیموشنکو» عملاً در مسیر نزدیکی به غرب قرار گرفت و این رویکرد، منشأ تشدید بحران در تاریخ نوین روابط اوکراین و روسیه شد. با وجود آنکه در سال ۲۰۱۰ میلادی «ویکتور یانوکوویچ» سیاستمدار طرفدار روسیه در اوکراین به قدرت رسید، اما در سال ۲۰۱۴ میلادی، موازنه به سود غرب تغییر کرد و با شورش‌های گسترده، دوباره نیروهای طرفدار غرب در اوکراین به قدرت رسیدند. به این ترتیب، تقابل میان روسیه و اوکراین به شدت اوج گرفت و به یک بحران پیشرفته تبدیل شد. در ۲۰۱۴ میلادی روسیه شبه جزیره کریمه را با استناد به مدارک پیش از ۱۹۵۴ میلادی و واگذاری آن از سوی خروشچف به جمهوری اوکراین شوروی، تصرف و ضمیمه خاک روسیه کرد. در دو ایالت دونتسک و لوهانسک، جدایی طلبان طرفدار روسیه دست به شورش زدند و به این ترتیب، ناثره جنگ داخلی زبانه کشید. این درگیری در سال ۲۰۲۲ میلادی و به دنبال اعلام علنی تلاش اوکراین برای پیوستن به ناتو، به یک نزاع تمام‌عیار میان این کشور و روسیه تبدیل شد؛ نزاعی که تا امروز دوام آورده است.

■ استقلال اوکراین و آغاز کشمکش آشکار

با فروپاشی شوروی، ظاهراً استقلال اوکراین قطعی بود؛

وین و غرب اروپا تحصیل کرده بودند - تبلیغ می‌شد، دو فرمان تند و تیز «والویف» (۱۸۶۳ میلادی) و «امس» (۱۸۷۶ میلادی) را در پی داشت؛ به دنبال این دو فرمان، دربار سن‌پترزبورگ استفاده از زبان اوکراینی را حتی در کلیسا، محدود یا ممنوع کرد؛ فرایند روسی‌سازی عملاً همان رویکردهای ملی‌گرایانه نیم‌بند را هم به دام نقصانی گشوده انداخت. درست در همین دوره، تزار دست به تغییر در بافت جمعیتی اوکراین زد. هزاران روس به داخل خاک اوکراین کوچیدند و اقلیتی را پدید آوردند که به‌تدریج، توسعه و گسترش زیادی یافت.

■ عصر مخوف استالین

در سال ۱۹۱۷ میلادی با وقوع انقلاب اکتبر در روسیه تزاری، امپراتوری از هم پاشید و فرصتی برای سربرآوردن نگاه‌های ملی‌گرایانه در اوکراین پدید آمد. بلشویک‌ها با ایجاد «جمهوری خلق اوکراین» مخالفتی نکردند. این نخستین‌بار پس از ۱۷۷۵ میلادی بود که اوکراین می‌توانست شخصیت سیاسی خود را باز یابد، اما چنین نشد؛ اوکراین در ۱۹۲۲ میلادی به اتحاد جماهیر شوروی پیوست. با این حال برای مدت کوتاهی، توجه به زبان و فرهنگ اوکراینی بیشتر شد. بلشویک‌ها برای برقراری اتحاد، نرمش فوق‌العاده‌ای نشان دادند، اما با مرگ لنین و قدرت گرفتن استالین، شرایط به شکل وحشتناکی تغییر کرد. استالین سیاست صنعتی‌سازی را در روسیه‌ای که بنیان آن بر اقتصاد کشاورزی قرار داشت، دنبال کرد. در پی اجرای این سیاست، اوکراین در ۱۹۳۲ میلادی به عنوان بخشی از اتحاد شوروی، گرفتار قحطی بزرگ ناشی



نیزه‌های اوکراینی غفور آتش اتریش - بهار در جریان جنگ جهانی اول



بکر از میان‌طی کی‌یف ۱۹۲۰ میلادی

قیام ۱۷ شهریور؛ سند شکست تزویر پهلوی

متمرکز کرده‌بود، نتوانست با شیوه‌ها و روش‌هایی که به تصویب دربار می‌رسید، کاری از پیش ببرد. دولت شریف‌امامی را باید دولت تزویر پهلوی بدانیم؛ شاه می‌خواست خشم ملت را با دو رذن خواسته اصلی آن‌ها مهار کند؛ اما غافل از این نکته بود که مردم، دیگر فریب ظاهرسازی‌ها را نخواهند خورد. تنها ۱۲ روز پس از آغاز نخست‌وزیری شریف‌امامی و «دولت آشتی ملی»، او، روز ۱۷ شهریور و در جمعه خونین انقلاب، میدان ژاله تهران با خون هزاران نفر از مردان، زنان و کودکان رنگین شد؛ وحشی‌گری رژیم در این روز و قتل‌عام مردمی که در یک تظاهرات آرام شرکت کرده‌بودند و حقوق حقه خود را مطالبه می‌کردند، برای دربار پهلوی، ناقوس سقوط را به صدا درآورد. خون پاک شهدای ۱۷ شهریور، زمین میدان ژاله را گلگون کرد و باطل السحر تزویر پهلوی شد؛ ۶ ماه بعد و پس از بازگشت رهبر بزرگ انقلاب اسلامی به میهن، مرگ رژیم وابسته پهلوی رقم خورد.



استاد اعظم لژ فراماسونری ایران و کسی که به قول عباس میلانی سبب یکدست شدن ماسون‌های ایران شده و با تأسیس «لژ بزرگ ایران» قدرت این تشکیلات استعماری را در یک محل مشخص

یادداشت

چرا انگلیس رضاشاه را کنار گذاشت؟

جواد نوائیان رودسری | چرا



انگلیسی‌ها در شهر یور ۱۳۲۰ تصمیم گرفتند رضاشاه را کنار بگذارند؛ رضاشاهی که زمانی بخشی از برنامه کلان آن‌ها در غرب آسیا بود. او برای جلب رضایت انگلیس، اقدامات متعددی انجام داد؛ حتی مردم کشورش را سرکوب کرد و خونشان را بر زمین ریخت. پرواند آبراهامیان در کتاب «ایران بین دو انقلاب» از سرکوب قیام کارگران تأسیسات نفتی جنوب در دهه ۱۳۱۰ که علیه تحقیر و ستم جانگاه انگلیسی‌ها به‌پاخاسته‌بودند، گزارشی مبسوط‌راژه می‌کند؛ ده‌ها کارگر ایرانی برای خوشایند مقامات انگلیسی صاحب امتیاز نفت جنوب، کشته، بازداشت و مفقودالاث شدند. رضاشاه با انعقاد قرارداد ۱۹۳۳، عملاً اختیار نفت ایران را تا اوایل دهه ۱۳۷۰ خورشیدی به بریتانیایی‌ها واگذار کرد؛ هر چند در داخل کشور، چنین شایع بود که او قرارداد داری را در بخاری انداخته و در برابر انگلیسی‌ها قند علم کرده‌است؛ روابط انگلیس با رضاشاه، در دوران ۱۶ ساله سلطنت وی، در نهایت دوستی و همکاری دوطرفه قرار داشت. سازمان‌های اطلاعاتی انگلیس، نقش عمده‌ای در جمع‌آوری اطلاعات موردنیاز پهلوی اول در سطح بین‌المللی ایفا می‌کردند. با این حال، رضاشاه پس از آغاز اقتدار آلمان، به فکر عوض کردن الگوی وابستگی خود افتاد؛ رویکردی که از چشم انگلیس و عوامالش دور نماند. حسین فردوست در خاطراتش از جاسوس بودن تمام خدمه کاخ ولیعهد و نفوذ اطلاعاتی سفارت بریتانیا در دربار سخن گفته‌است و حتی سلیمان بهبهودی، راننده و محرم اسرار رضاشاه را یکی از عوامل سفارت معرفی می‌کند؛ ادعایی که اصلاً دور از ذهن نیست. با این حال و با وجود همه چموشی‌ها، در سوم شهریور ۱۳۲۰ پهلوی اول هنوز هم برای انگلیسی‌ها یک مهره سوخته به حساب نمی‌آمد. طبق گزارش محمود طلوعی از مکاتبات انگلیسی‌ها و روس‌ها پس از سوم شهریور ۱۳۲۰، در جلد نخست کتاب «بازیگران عصر پهلوی»، متفقین حتی پس از ورود به خاک ایران و دست‌کم تا اواسط شهریورماه، هنوز درباره برکناری رضاشاه تصمیمی نگرفته بودند. این تصور اشتباه معمولاً در ذهن بسیاری از علاقه‌مندان به تاریخ نهاده شده‌است که بلافاصله پس از ورود متفقین به ایران، در سوم شهریور ۱۳۲۰، رضاشاه حکومت را به پسرش واگذار کرد و از سلطنت برکنار شد؛ در حالی که ابداً چنین نیست. بریتانیا هنوز در برکناری رضاشاه تردید داشت و شاید معتقد بود می‌توان او را با همین وضعیت در ایران حفظ کرد. اما در دو هفته بعد، بررسی وضعیت موجود و شرایطی که رضاشاه داشت، عملاً موجب طلاق عاطفی بریتانیایی‌ها از او شد. این مسئله، البته در کنار بدبینی‌های ایجادشده نسبت به پهلوی اول و فرزندش به دلیل علاقه‌پیدا کردن به آلمان نازی، تقویت می‌شد. متفقین باید در ایران نقش یک ناجی را بازی می‌کردند؛ نظامیانی که آمده‌اند مردم ایران را از دست دشمنی مهیب و دهشتناک نجات دهند و چه دشمنی وحشتناک‌تر از مردی که ۱۶ سال آژگار آن‌ها را در بدترین شکل خفقان و استبداد نگه داشته‌بود؟

ریدر بولارد، سفیر انگلیس در تهران، ۱۲ شهریور سال ۱۳۲۰، ۹ روز پس از ورود متفقین به ایران، در تلگرافی محرمانه به وزیر خارجه کشور متبوع خود، علناً به تشریح این وضعیت پرداخت و پیشنهادی را مطرح کرد که بسیار مهم بود: «شاه‌پار دیگر در تمام امور مداخله می‌کند، وزرا را کتک می‌زند و به همان اعمال احقانه و وحشیانه گذشته خود ادامه می‌دهد. یکی از مقامات دولتی محرمانه به من گفت شاه‌غیرقابل تحمل شده و خودنخست‌وزیر (منظور محمدعلی فروغی است) هم که با حال بیماری قبول مسئولیت کرده، دیگر نمی‌تواند شاه را تحمل کند. وقت آن رسیده ما هم در این مورد با افکار عمومی همراه شویم، زیرا در غیر این صورت، پیشرفت مقاصد ما با مشکلاتی مواجه خواهد شد»، تردیدی نیست که انگلیسی‌ها، طی ۱۶ سال پیش از آن، گزارش‌های متعددی درباره رفتارهای ناهنجار رضاشاه با مردم دولت‌مردان ایرانی دریافت می‌کردند، اما چرا باید حالا، در بحبوحه اشغال ایران، این گزارش‌ها مهم شده باشد؟ ظاهراً نخست‌وزیر بریتانیا به دیدگاه سفیر خود در تهران سخت‌باور داشت، چون درست یک روز پس از وصول این نامه و از ۱۴ شهریور ۱۳۲۰، بخش فارسی رادیولندن حملات حساب‌شده‌ای را علیه پهلوی اول آغاز کرد؛ حملاتی طراحی آن‌ها نه در پایتخت انگلیس، بلکه در سفارتخانه بریتانیا در تهران، با مدیریت بولارد و کارشناسی مادام‌لمیتون، ایران‌شناس معروف انگلیسی انجام می‌گرفت. به‌ناگاه، توجه‌افکار عمومی ایران به اظهارات رادیولندن جلب شد؛ گزارش‌هایی که در واقع درد دل آن‌ها و ماجرای ۱۶ سال بردگی را روایت می‌کرد. حالا دیگر رضاشاه باید می‌رفت؛ مهره سوخته انگلیسی‌ها دیگر به کارشان نمی‌آمد و باید جاییش را به فرد دیگری می‌داد. به این ترتیب، ۲۵ شهریور ۱۳۲۰، ۲۲ روز پس از حمله متفقین به ایران و درحالی‌که واحدهای نظامی شوروی در حال نزدیک شدن به تهران بودند، رضاشاه استعفاي خود را زیر نظر محمدعلی فروغی نوشت؛ اوفقظ به رضاشاه قول داده بود سعی خودش را برای واگذاری سلطنت به ولیعهد خواهد کرد؛ پهلوی اول بلافاصله برای فرار از دست روس‌ها، سوار خودرو شخصی‌اش شد و به سمت جنوب گریخت.

